

دو شیوه ای

برای دفاع از برادر بمیدان می‌روند

(۲)

امیر ماورا اسیر کرده بر قاطری نشاندند و بایکصد سوار محافظ بسوی حصص فرستادند تا بید بحضور پادشاه اعزامش دارند «خالد» اذرنده بودن «ضرار» خشنود شده «رافع بن عمیره» را که مردی بانده بر بوده و بملاوه راه‌ها را خوب می‌شناخت احضار کرده و گفت: «عدو سوار با خود برداشته با شتاب هر چه تمامتر بسوی حصص بروید؛ شاید بتوانید ضرار را از چنگ دشمن خلاص نمائید «خوله» که مؤده سلامت برادر را شنید خوشحال شده از خالد اجازه خواست که بارافع و همراهانش بیستجوی برادر بشتابد، خالد او را اجازه داد.

خوله بدنبال لشکر رافع حرکت کرده ولی داخل اردوی او نمیشد؛ اردو برای تسریع در کار برانتهائی رافع از براه می‌رفتند و بالاخره پس از چند روز راه پیمائی مداوم بدهبستانی رسیدند آنجا پس از جستجو فهمیدند هنوز ضرار و ماورانش نرسیده‌اند، با خشنودی در گوشه کمین کردند.

گردو خاکی از دور پیدا شد، رافع گفت خوب مواظب باشید، الان دشمن میرسد... ناگهان صدای تکبیر سر بآذان اسلام گوه و دشت را بلرزاند آورده. مسلمانان دشمن را محاصره کردند لحظات حساسی بود هر آن بیم خطر میرفت، ممکن بود دشمن برای تلافی اسیر خود را ناپود کند، محاصره دشمن از طرف مسلمانان بلرزاد احتیاط آمیزی انجام شده بود آتش حرب شعله‌ور بود و خوله، بیش از همه در تنگنا بود، امید بنجات و دیدار برادر، جان نازده در او دمیده و با اینکه جنگ زیاد طول نکشید و بزودی دشمن تسلیم شد، اما این مدت کوتاه برای خوله خیلی طولانی و معال آور بود، دفاعی بکندی سپری می‌شد، شدت ضربات قلب خواهر بخوبی احساس می‌شد اشک در چشمه‌هایش موج میزد...

بندها از دست قهرمان اسیر باز شده بود، ضرار خود را در اردوی مسلمانان میدید و خدا را شکر میکرد، قهرمانان اسلام دور او گرفته بودند، تا آزادی و نجات او را از چنگال

(بقیه در صفحه ۶۵)

(بقیه از صفحه ۳۲)

دشمن تبریک بگویند ولی «رافع» فرمانده سپاه پیش آمده رو بسر بازان نمود و گفت ، اکنون وقت کفنگوی باضرا نیست مگر نمیدانید کسی درانتظار دیدار او دقیقه‌شمار می‌کند ؟ سپس دست ضرا را گرفته از میان جمعیت بیرون آورد ، قلب ضرا می‌طپید ، خدا یا کیست که درانتظار من بسم می‌برد ، من که کسی را ندارم ، آیامی شود خواهر عزیز و مهر بانم رنج این راه دور را بر خود هموار نموده برای نجات من آمده باشد ؟ ولی نه ! راه دور و پرخطر است و او دوشیزه غریب و نا آشنا ، اگر چه از شجاعت و شهامت او هیچ بعید نیست ، با خود فکر میکرد ، و آثار اسرار از سیما او پیدا بود ، «رافع» ضرا را بوسی خیمه که برای آسایش وی برپا کرده بودند راهنمایی کرد ، دامن خیمه را بالا زد دل باو راست گفته بود درخیمه کسی جز خوله نبود که با استقبال برادر شتافت و او را در آغوش کشید ، اشک شوق بر گونه‌های هر دو جاری بود ؛ زبان هر دو در این موقع بجمد و سپاس پروردگار مترنم بود خدا را شکر ، خدا را شکر .

* * *

بانوان و دوشیزگان مسلمان ، شما که خون اسلام در دینتان می‌جوشد ، شامی که شجاعت و شهامتتان ضرب المثل است ، شجاعت شما کجا رفته ؟ چرا نمی‌جوشید ؟ چرا قیام نمی‌کنید ؟ چرا اتنی به تنگ و ذلت داده اید ؟ آیا اسارت را تحمل می‌کنید ؟ راستی حرفی ندارید که در میان پست شما را بعنوان کنیز تصرف کنند ؟ بغیرت شما بر نمی‌خورند که مردان رومی شما را به برند ؛ و فرزندانتان برای همیشه برده آنان باشند ؟ اگر چنین است من باشما حرفی ندارم والا بیا خیزید ؛ قیام کنید ، دشمن را بچیزی نشمیرید ، حاضر نشوید این لکه ننگه دامانتان بنشیند با کمال قدرت و قوت سخنرانی میکرد ، و سایر زنان را تحریک می‌نمود ، توانست بزودی جنب و جوشی در زنان اسیر بوجود آورد و غمراهِ دختر و غمراهِ پسر ، از جای برخاست و گفت : خوله راست می‌گویی تحمل اسارت ننگ است ، ما حاضر نیستیم اسیر رومیها باشیم ، ولی چکنیم ؟ اسلحه که نداریم ؟ در این صورت چگونه از نابوس و شرف خود دفاع کنیم ؟ خوله فریاد زد : عمود های خیمه را بکنید ؛ طنابها را پاره کنید ، با همان چوبها بجان دشمن بیفتید ؛ یا هرک یا آزادی اگر مردید به بهشت جاوید میروید ، و اگر دشمن را مغلوب نمودید آزاد می‌شوید آزاد ، بالاخره از زیر بار ننگ اسارت خلاص می‌شوید .

* * *

پس از واقعه نخستین که منجر با اسارت ضرا شد ؛ و بالاخره خوله توانست بکمک سایر مسلمانان

→ سپس جملاتی چند از کلمات قصار پیامبر اکرم قرائت شد و بعد از حاضرین پذیرایی بعمل آمد در روز جمعیت نیز طبق دعوتنامه‌ای که بزبان آلمانی تهیه شده بود ؛ گروهی در مجلس جشن انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی اینسبروک شرکت کردند جشن امسال که در یکی از هفتلهای معتبر برپا شده بود ، موفقیت بزرگی برای دانشجویان مسلمان بود در این جشن دوشیزه دکتر چیت ساژو آقای حسین نمازی سخنرانی کردند و مجلس با سرور کامل پایان یافت .

برادرش را نجات دهد، برای درمیان مر تبه رومیان لشکر عظیمی فراهم نموده بصلیما مار شهر بخون زدند عده ای از زنان مسلمان را اسیر نموده بازگشتند. ایندفعه خوله اسیر شده بود و رومیها اسرا را با خود بردند، نزد بیکه دمشق که رسیدند، خود را از منطقه خطر دور دانسته: خیمه ها را برافراشتند و با خیال آسوده با ستراحت پرداختند. فکری جز تقسیم زنان اسیر نداشتند در این موقع و خوله، که دشمن را نافر میزد، بر پا خاسته سخنرانی مهیج و قوی را برای زنان ایراد نموده بدنبال آن چنین گفت: آری چوبهای خیمه را بکنید، طنابهای را پاره کنید و بدفاع از ناموس خود بپردازید، میادا بکدیگر را رها کنید؛ دسته جمعی حمله را شروع نمائید، عسکری بکنداز تشکیل داده رومیها را محاصره کنید؛ نگذارید شما را از هم جدا کنند، و از پشت سر شما حمله در شوند بختها... سوگند که پیروزی در اتحاد و اتفاق است، بدانید که فتح با شاست، شاید خداوند نیز فرجی برساند، و ما را از جنگال دشمن نجات دهد.

زنان به خرد پرداختند، شمشیرهای شکسته، اسلحه ها آتش میزدند، پطرس سردار رومی که مبهوت شجاعت و شهادت خوله شده بود او را مخاطب قرار داده گفت: دوشیز مسلمان! من سردار این سپاهم، مال و ثروت فراوان دارم، اگر دست از جنگ بکشی قول میدهم ترا بقدر خود در آورم، و تمام اموال و داراییها را نیز بنوی به بخشیم، حقیقت است که طعمه شمشیر آبدار شوی؟ بخواستی خود رسم کن، دوست از جنگ بگری، خوله از کلمات او بر آشفته حمله را شدیدتر نمود، زنان با رشادت هر چه تمامتر مبارزه ادامه میدادند؛ نزد بیکه بود رومیها شکست بخوردند که این مرتبه «پطرس» سردار رومی که نیرنگش مؤثر واقع نشده بود، سر بازان خود را مخاطب قرار داد و فریاد زد، چه تنگی از این بالاتر کما بدست زنان مسلمان کشته سویم، هست کنید، مردها بکنید، نگذارید زنان شما را نابود کنند، از کلمات پطرس رومیها جان گرفته با حمله های سخت پرداختند؛ تصمیم گرفته بودند تمام زنان مسلمان را از دم شمشیر بگذرانند، آنرا که اسلحه جز چوبنداشتند در مقابل شمشیرها و نیزه ها جمعی توانستند بکنند، ولی...

تا گمان غیاری از دور پیدا شد، معلوم نیست بالاخره کدام دسته غالب می شوند، و این عبار که نشان میدهد سر بازانی چالاک بکمک میآیند از آن کدام دسته اند؟ مسلمانند یا رومی؟ ولی زنان مسلمان آماد دفاع از ناموس خویشند، و هیچ اهمیت نمیدهند که دشمن آنها را قلمه قلمه کند آنها فقط اسارت را نمیخواهند، از زندگی تنگین عازدارند، سواران مانند ساقه رسیده اند، در مدت کوتاهی رومیان را تار و مار کردند، و زنان مسلمان را نجات داده تحسین نمودند این دسته مسلمانانی بودند که بسر کردگی، خاله، و حضار، برای نجات بانوان آمده بودند، آری سر را آمد، بود تا این خود را بخواهر ادا کند، بآنهم خواهر و برادر بهیدار بکدیگر شاد شدند (۱)